

دیوان بابا طاهر قلندر

رباعیات علامعلی طاهری خسروشاهی



نگارستان اندیشه

تهران، ۱۳۹۶

سرشناسه: طاهری خسروشاهی، غلامعلی، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: دیوان باباطاهر قلندر: رباعیات / غلامعلی
طاهری خسروشاهی.

مشخصات نشر: تهران: نگارستان اندیشه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ص؛ ۲۱×۵/۱۴/۵س.م.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال 978-600-8273-28-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴. Persian poetry — 20th century

رده بندی کنگره: ۸۳۵۲PIR الف/۱۳۹۵۹۴۵ ۹

رده بندی دیویی: فا۱۸/۶۲ شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۷۲۰۱۲

دیوان باباطاهر قلندر (رباعیات غلامعلی طاهری خسروشاهی)

مؤلف: غلامعلی طاهری خسروشاهی

ناشر: نگارستان اندیشه

چاپ: اول، ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

طراح جلد: سعید صحابی

چاپ و صحافی: نسیم

نشانی: م. انقلاب، ابتدای خ آزادی، خ بهزاد، شماره ۲۹ واحد ۷

تلفکس: ۶۶۴۳۵۴۲۳ - ۶۶۹۴۲۵۴۲

www.cins.ir - info@rics.ir

پیشگفتار

محمد طاهری خسروشاهی

سستائی را گفت آن پیر کهن
چند از مردان حق گویی سخن
گفت نه من آن زبان را بر دوام
نابگویم دحرف ایشان را مدام
گر نیم زیششان رایشان گفته‌ام
خوشدلم کاین قصه از جان گفته‌ام

سپاس و ستایش خدای تعالی - عز و جلاله - که
در مبدای شهود، ذرات عوالم وجود را از کس غیب
بر منصه ظهور نشانند و جلوه بروز و فروغ داد
سلام روح انگیز بر اولیا و دوستان حق و سرور
جان افزای بر طراز بخش این جمع و روشنی افزای
این شمع؛ گُل بینش آفرینش و صفوت خاندان
تقوی و دانش؛ محمد امین و اولاد اطیاب و
اطهارش که در اعلای کلمه حق و اقامه شرع مبین،

جان عزیز بر کف نهادند و پیکان بلا را هدف شدند.

روزی که سنگ حادثه از آسمان رسد

اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد

اما بعد:

نمی‌دانم با چه زبان و بیانی و با کدامین قلم و
بنائی، آن بزرگ را شکرگزار باشم که مرا توفیق داد تا
اکنون و در اوان جوانی‌ام، بر اثری ماندنی و
منزله‌ای خواندنی که در آن نشانی از کوی
بی‌نظمی و رشحاتی از عشق و معرفت یافته‌ام،
پیشرفت کنم؛ باشد که در روز واپسین به دست
راست گیرمش تا مگر ثوابی عاید آید و بدان سر بالا
گیرم و چهره شاد دارم.

آنچه بایست در باب حیات شاعر این منظومه
معرفت‌آمیز - از تولد تا کوحه پس کوحه‌های
زندگی دشوارش - گفته آید، اندکی به هزاران را
خود حضرت استادی در مقدمه‌ای که بر سر از این
پیشگفتار خواهد آمد، نوشته‌اند. من در این دستور
پیشانی بر آنم که از باب ادای دین به این شاعر
فحل و دلسوخته اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم

آلاف تحیه‌ و الثنا) چند سخنی در موضوع حال و
هوای عرفانی شاعر و سروده‌هایش به رشته آورم؛
اگرچه این توفیق را یافته‌ام که از حیث نسب نیز
نام بر او داشته باشم و برادرزاده‌اش گردم.

حضرت استادی از آن هنگام که این کمترین چشم بر خاندان خویش گشوده است، مجرد بادیه تنهایی و سالک راه دل آگاهی بوده است؛ با همه بوده و با هیچ کس نبوده؛ ابلیس تعلقات دنیوی را در قربانگاه منای جانان سر بریده و با ریاضت و ورع بر قرارگاه اطمینان و یقین پر کشیده.

سلوت او خلوتی اندر نهان
دعوت او دولتی اندر کمین
قدم کرده از اقلیم شک
تا به نهانخانه عین‌الیقین
کرده فاعلت همه گنج سپهر

در صاف گوهر روحش دفین
قلب ظریف مهر بان او را از آزار دل‌ها و
شکستن‌ها بازداشته و در این حال، هر آن هنگام که
شمع محفل و رونق جمع دل شده است، نکته‌هایی
عالی و رموزی غریب به ویژه در عنایات اهل بیت
علی‌التخصیص از کرامات حضرت حسن بن علی
سالار شهیدان (علیه آلاف تحیه و الثناء) در غایت در
بروز داده است.

حضرت استادی که در ورای چهره آرام
خویش موجی طوفان‌شکن دارد، با نظری صحیح و
فراستی صادق، جوانان راه و طالبان آگاه و
دل‌باختگان کوی عشق و معرفت را از راه پایمردی،

دستگیری نموده و در غایت سوز و اشتیاق،
 مشتاقان دل‌شیفته را در شناخت راه شعر و مرثیه و
 طبعی طریق معرفت و حقیقت مساعدت کرده است.
 خلوت‌های شبانه این پیر آسمانی، راهی به
 افلاک داشته و با چشم‌های خماین نگار، نردها
 باخته است:

بسوز ای دل ز سوزت کار دارم
 من امشب خلوت دلداری دارم
 بسوزم و ر به خاکستر نمایی
 و چشمان نگارم عار دارم
 در هم‌آرد حیات، شادی شاعر ما، غم دوست
 بوده و قلب ناریش سرچشمه خوناب؛ اگرچه به
 یک کرشمه معنی، دل ارباب نظر را می‌رباید و لکن
 دل خونینش، قرارگاه هراسان در... و مسئله‌آموز
 صدها فرهاد است:

دریغ و درد صد فریاد از این دل
 نبودم جز غمت دلشاد از این دل
 بیا سرچشمه خونابه‌ام بین
 کنم سیراب صد فرهاد از این دل

این شاعر شوریده گاه از پرتو شیدایی در افق
 شط‌حیات جان‌افزا ناله «ز من بگریز هرچه
 می‌توانی» سر می‌دهد و گاه از سر انابت و ضراعت
 «به کوی دوست عزم و التجا کن» فریاد می‌زند. گاه

«هوای جذبه و می دارد» و گاه «به مشتاقان جانان
گل فروشی» می کند. این مرارت‌ها را به جان
می خرد و با تلوین و تمکین «گدای رهنشین کوی
جانان» می شود.

حضرت استادی اگرچه قدر ناشناخته روزگار
بی هنری است و این از کنج عزلت‌گزینی‌اش
برخاسته؛ لکن آفتاب پنهان دلنوازان است و
گنجینه اسرار عَمَّان. همه جذبه و شور است؛
شیفته‌ای است که دل در گرو عشق پرده‌نشینان
حر، ملکوت دارد و جان بسته رشته محبت
جویان اسوت. او در وادی عشق، نور را نیز
حجاب، بر می شد:

چو زر گسنی، در اتش صاف و زیبا
بیا بر آبی عشق ای دل‌آرا
رها شو از حجاب نور و ظلمت

صفا خواهد ز تو، عشوق زیبا

حضرت استادی در چارانه‌های فراز بند خویش
و در آن هنگام که سخن از وادی معرفت می‌راند
سالک را بر رهایی از قید زیور و زور فرا می‌خواند:

تو ای جوینده معشوق و دلبر
رها شو از قیود زور و زیور
ز اشکت پاک کن مرأت جان را
که باشد معرفت وادی دیگر

چون نمی‌خواهم به درازگویی متهم شوم،
سخن درباره شعر حضرت استادى را به همین چند
سطر مختصر می‌کنم و قلم را لختی در شرح رمزی
از انعام او راه می‌برم.

من که از همان ایام صباوت و خردی، شیفته
محضر نیک او بودم، می‌دیدم که چسان حالات
شاعرانه خویش را در رفتار با اهالی خاندان بروز
دهد و از سر احساس و عطوفت ما کودکان را به
سخن می‌گیرد. از پدر - که خدایش بیامرزاد - به یاد
دارم که می‌فرمود، حضرت استادى در ایام جوانی
رهنمون طریق تنوی و سالک راه صفا بود. چشم بر
زمین می‌دوخته و در مجلس عاشقان و شیفتگان
می‌سوخت. آری این شاعر عیوش قریحه، روزگار
جوانی را که اغلب در بازی و لعب و کامرانی می‌گذرد،
در کسب انواع علوم و دقایق شعر به ویژه فنون
مرثیه صرف می‌کرد و از محضر فیهالمرثیه‌پردازان
آذربایجان به ویژه استاد عابد خوشه‌ها می‌آموخت.

من امیدوارم همچنان سایه مهرگستر او بر سر
ما باشد و آفتاب رخسارش را از ما دریغ نفرماید.

الحمد لله اولاً و آخراً

شب عاشورا - ۱۴۳۱

زمستان ۸۸